

درباره اوضاع سیاسی و وظایف ما

(۱) سال ۱۳۸۸ - همچون نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر ایران- برای همیشه در خاطره‌ی جمعی مردمان این کشور حک خواهد شد: خیزش با شکوه و غرور انگیز مردم علیه رژیم آدم‌خوار ولایت فقیه. خیزش عظیمی که گرچه با انگیزه‌ی اعتراض به تقلب رسوا و آشکار رژیم در دهمین انتخابات ریاست جمهوری گر گرفت، ریشه در ۳۰ سال سرکوب بی امان و وحشیانه‌ی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی مردم و تعمیق گسل‌ها و شکاف‌های طبقاتی، جنسیتی، ملی و فرهنگی در نظام ولایت فقیه داشت. اعتراض مسالمت آمیز میلیون‌ها انسان معترض علیه کودتای انتخاباتی رژیم، هنگامی که با سد سرکوب بی مهار حاکمان رودر رو شد، به سرعت به یک جنبش بزرگ ضد استبدادی فرا روید. و بدین‌سان از شعار "رای من کو" به شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه‌ای"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه" گذر کرد و آشکارتر از پیش کانون اصلی قدرت در رژیم اسلامی را هدف گرفت. به دیگر سخن، نارضایتی و خشم انباشته‌ی مردم در طی سالیان، توانست در بزنگاه و فرصت سیاسی ناشی از انتخابات و گسترش بی‌سابقه‌ی شکاف در طبقه‌ی سیاسی حاکم، و همچنین با اتکا بر شبکه‌ی روابط ایجاد شده در فضای پیش از انتخابات فوران کند و زمین زیر پای حاکمان را به لرزه در آورد. این جنبش با گذر از مراحل چندی، در ۲۲ بهمن ۸۸ در مقابل بسیج و یورش سهمگین نیروی سرکوب رژیم، نتوانست چون گذشته در عرصه‌ی خیابان جلوه‌گر شود و مهر خود را بر مراسم آن روز بکوبد؛ اما زان پس، در قالب حرکت‌های موضعی به حیات خود ادامه داده، به‌رغم سرکوب گسترده‌ی رژیم خاموش نشده است.

با قاطعیت می‌توان گفت که این جنبش، رژیم اسلامی را با بزرگ‌ترین چالش سیاسی در همه‌ی دوران حیات‌اش مواجه کرده و فصل جدیدی در زندگی سیاسی مردم کشور ما گشوده است. این جنبش بیم و امیدهای فراوانی برانگیخته است و اگر بتواند بر کاستی‌های خود چیره شود، می‌تواند تومار حیات رژیم اسلامی را در هم پیچد.

(۲) جنبش ۸۸ از حیث سیاسی ائتلافی بود از نیروهایی که خواهان اصلاح جمهوری اسلامی‌اند تا کسانی که برای یک رژیم سکولار و دموکراتیک مبارزه می‌کنند. وانگهی، از منظر اجتماعی این یک جنبش همگانی است که طبقات و لایه‌های اجتماعی گوناگونی را در بر می‌گیرد. هم از آن رو که، رژیم اسلامی به واسطه‌ی خصلت استبدادی و مذهبی خود، به یک معنا، کل جامعه را -جز پایوران حکومت اسلامی- علیه خود بسیج کرده است. اشتباه فاحشی است هر آینه که در این جنبش همگانی به نقش یک طبقه -طبقه متوسط- بیش از وزن مخصوص آن بها داده شود، و در نقش آفرینی سیاسی آن اغراق کرد. با این همه، راست این است که طبقه کارگر و زحمت‌کشان هم سرنوشت با آن، همچون نیرویی با خواست‌ها، شعارها، و سازمان‌دهی ویژه‌ی خود، تاکنون در این جنبش وارد نشده، بلکه به مثابه‌ی بخشی از شهروندان جامعه در آن حضور و مشارکت داشته‌اند.

(۳) در لحظه‌ی حاضر گلاویزی اردوی مردم با رژیم، بحران سیاسی را وارد تعادلی از قوا کرده است که جنبش مردمی اگرچه نمی‌تواند رژیم را به عقب نشینی وا دارد و خواسته‌های خود را بر کرسی نشاند، اما رژیم اسلامی نیز نتوانسته است با سرکوب لگام گسیخته، جنبش را مهار کرده یا موجودیت‌اش را درهم شکند. مردم از خواست ابطال انتخابات عبور کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند برگزاری مجدد انتخابات را به رژیم اسلامی تحمیل کنند. رهبری اصلاح‌طلب جنبش با اقتدارگرایان حاکم سازش نکرده است، اما در هدایت و رهبری جنبش نیز نمی‌تواند به طور فعال نقش آفرینی کند. دستگاه سرکوب رژیم، تاکنون مردم را به تمکین و نداشتن، اما هنوز در این دستگاه شکاف مهمی رخ نداده است. رژیم اسلامی مشروعیت خود را از دست داده، و اساسا با تکیه بر دستگاه سرکوب سلطه‌ی خود را اعمال می‌کند، اما جنبش نیز در گسترش خود، چه در سطح (پیوستن چشم‌گیر مردم در شهرهای دیگر به جنبش) و چه در عمق (پیوستن بخش‌های

هر چه بزرگتری از کارگران و زحمت‌کشان به جنبش) موفق نبوده است. اصلاح طلبان حکومتی عمدتاً از حاکمیت رانده شده‌اند، اما یک‌دستی صفوف محافظه‌کاران نیز هر چه بیشتر دچار تشقت شده و جنگ قدرت میان محافظه‌کاران سنتی و نئومحافظه‌کاران در بلوک قدرت بیش از پیش بالا گرفته است؛ وبدین سان مدام رژیم از درون خود مخالفان جدید تولید و بازتولید می‌کند. پایینی‌ها این حاکمیت را نمی‌خواهند و فراتر از این، مشروعیت آن را در اقدام اعتراضی بی‌سابقه‌ی خود به چالش گرفته‌اند، اما حاکمان هنوز به شیوه‌های خشن‌تر از گذشته می‌توانند مانع از پیشروی جنبش گردند. تاکتیک تظاهرات خیابانی کارآیی خود را تا حد معینی از دست داده، اما راه‌های جدیدی در مقیاس بزرگ و سراسری (به جز نمونه‌ی اعتصاب شکومند کردستان) هنوز گشوده نشده است.

۴) جنبش اعتراضی مردم در یک سال گذشته در مصاف با رژیم اسلامی، اساساً از تاکتیک تظاهرات خیابانی استفاده کرده است. این تاکتیک در مراحل آغازین و تکوین جنبش اعتراضی، نقش موثری در افزایش رژیم و سلب مشروعیت از آن، تقویت اعتماد به نفس و خودباوری مردم ایفا کرده است. معهداً این تاکتیک، نه می‌تواند به تنهایی در هر شرایطی پیروز شود، نه صرفاً از این راه می‌توان رژیم اسلامی را به عقب نشینی وا داشت. وانگهی، رژیم اسلامی توانسته است از طریق بسیج و سازمان‌دهی پایه‌ی دستگاه نظامی-اداری خود و بخش معینی از مردم نیازمند، کارآیی این شکل از مبارزه را تا حد قابل ملاحظه‌ای خنثا سازد. بنابراین استفاده از اشکال دیگر مبارزه، نه در تقابل با تاکتیک تظاهرات خیابانی، بلکه همچون مکمل و در کنار آن می‌تواند و باید مورد استفاده جنبش اعتراضی قرار گیرد.

۵) ناکارآیی تاکتیک تظاهرات خیابانی تنها معضل جنبش اعتراضی کشور ما نیست، شکاف بزرگ در جنبش جاری ناهمگمی بخش‌های بزرگی از مردم معترض است که جهت‌گیری ساختارشکنانه کرده‌اند با کسانی که افق و آماج اصلی آن‌ها اصلاح ساختار سیاسی موجود است. به سخن دیگر، رادیکالیزه شدن شعارهای جنبش متناظر با گسترش پایه اجتماعی جنبش نبوده، بلکه با وانهادن بخش بزرگی از نیروهای همراه بوده که در راهپیمایی سکوت ۲۵ خرداد با جنبش همراهی کرده بودند. موقعیت متناقض رهبران نمادین جنبش که نه می‌توانند پیشاپیش جنبش قرار گیرند و نه با دستگاه ولایت سازش کنند همین واقعیت عینی را باز می‌تاباند.

۶) در شرایط کنونی ما در مرحله تنگ‌تر کردن حلقه محاصره بر گرد رژیم اسلامی، تعمیق مبارزه سیاسی-عمومی جاری و به میدان آمدن جنبش‌های مطالباتی به ویژه جنبش کارگری، زنان، مبارزه‌ی ملیت‌های تحت ستم علیه بی‌حقوقی و تبعیض... قرار داریم. بی‌تردید گسترش پایه‌ی اجتماعی جنبش اعتراضی جاری مبرم‌ترین مساله‌ی لحظه‌ی حاضر است. نسل جوانی که برای نخستین بار با جسارتی تحسین‌انگیز و خیره‌کننده پا به صحنه‌ی مبارزه‌ی رودررو و گسترده علیه رژیم اسلامی نهاده است، در شرایط فروکش اعتراض‌های خیابانی و پر صدا، هر آینه به صفوف جنبش‌های اجتماعی ملحق شود، می‌تواند این جنبش‌ها را از انرژی و خلاقیت خود سرشار کند و توان این جنبش‌ها را در تنگ‌تر کردن حلقه محاصره بر گرد رژیم افزون‌تر.

به میدان آمدن جنبش‌های مطالباتی به نام خود و با خواست‌های ویژه‌ی خود، آن اقدام تعیین‌کننده‌ای است که جنبش اعتراضی کنونی به آن نیاز دارد. گره‌خوردگی جنبش‌های اجتماعی با جنبش ضداستبدادی، موقعیت جمهوری اسلامی را لرزان‌تر می‌کند و مسیر فروپاشی آن را هموار می‌سازد. مبارزه علیه رژیم اسلامی نه آسان است، و نه سرنگونی آن در یک زمان‌بندی کوتاه مدت دست‌یافتنی است. نبرد فرسایشی مردم با رژیم اسلامی در مرحله‌ی معینی به نبرد رویارو کشیده می‌شود یا که ممکن است از نفس بیافتد و یا حتا با شرایط بس نامساعدتری از پیش از ۲۲ خرداد ۸۸ مواجه شویم؛ تاریخ باز است و سرنوشت نبردها از پیش رقم نخورده است. با این همه، بدون برپایی استحکامات اصلی در این نبرد، سخنی از پیروزی نمی‌تواند در میان باشد. و تعبیه این استحکامات یعنی به میدان آوردن جنبش‌های

اجتماعی، وظیفه اصلی و اکنون جنبش جاری به شمار می‌رود. انتشار منشور مطالبات حداقلی کارگران توسط چهار تشکل کارگری در ایران و قطع‌نامه‌ی مشترک ده تشکل کارگری و زنان به مناسبت اول ماه مه امسال، اقدام‌هایی امیدبخش، و پاسخی مناسب به این نیاز صحنه‌ی سیاسی است، هر چند که هنوز با آمدن طبقه کارگر با قامت افراشته‌ی خود به عرصه‌ی پیکار گام‌های بزرگی فاصله دارد؛ و اعتصاب عمومی در کردستان در اعتراض به اعدام جنایتکارانه فرزاد کمانگر و دیگر هم‌بندان او توسط رژیم اسلامی طلیعه‌های نویدبخشی را بشارت می‌دهد.

(۷) از میان مولفه‌های سازمان‌دهی نیرو، شکل‌های مبارزه، خواست‌ها و شعارها، این انسجام و استحکام نیروست که عنصر تعیین‌کننده در مبارزه به شمار می‌رود. قدرت یک جنبش را نمی‌توان صرفاً از شعارهای رادیکال آن استنتاج کرد، بلکه به قول آنتونیو گرامشی از توانایی جنبش در برپایی استحکامات و خاکریزهای آن می‌توان نتیجه گرفت. این سخن را نباید به معنای نادیده گرفتن اهمیت شکل‌های مبارزه، خواست‌ها و شعارهای جنبش دریافت. واقعیت این است که جنبش اعتراضی کشور ما متناسب با رادیکالیزه شدن شعارها، نتوانسته است تجمع و تشکل‌های توده‌ای خود را بر پا سازد، یا به عبارت دیگر سنگربندی توده‌ای را در مقیاس بزرگ با موفقیت پشت سر گذارد. با توجه به مختصات صحنه‌ی نبرد، می‌توان گفت که رویاروی مستقیم با رژیم می‌تواند نتایج غیرقابل جبرانی برای جنبش به بار آورد. و منطق دوام و گسترش مبارزه ایجاب می‌کند که شعارها و اشکال مبارزه متناسب با کیفیت و درجه‌ی سازمان‌دهی نیرو در اعماق پیش‌کشیده شود. اگر جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش نادرست است، تازاندن آن بدون توجه به توازن قوا امری بسیار خطرناک برای پیشروی جنبش به شمار می‌رود. ما کماکان در برابر رژیم اسلامی باید از تاکتیک نافرمانی مدنی بهره‌گیریم و دایره‌ی نافرمانی را متناسب با شرایط گسترده‌تر سازیم. به کارگیری شکل‌های گوناگون نافرمانی مدنی و نبرد موضعی علیه رژیم اسلامی، می‌تواند قوای آن را فرسوده ساخته و تحلیل ببرد. وانگهی، توجه به تنوع موجود در اشکال سازمان‌یابی ضروری است و می‌بایست از تقابل‌آفرینی مصنوعی میان شکل‌های مختلف آن اجتناب کرد. سازمان‌دهی عمودی یا افقی، شکل‌هایی از سازمان‌دهی هستند که هر یک جایگاه و اهمیت خود را دارد و تحت هیچ شرایطی نباید یکی را به نفع دیگری کنار نهاد و تخطئه کرد. به عبارت دیگر، نباید هیچ شکل از سازمان‌دهی را مطلق و آرمانی کرد. اگر سازمان‌دهی شبکه‌ای و افقی مناسب‌ترین شکل سازمان‌یابی جنبشی گسترده و متکثر در شرایط حاکمیت یک دیکتاتوری خشن و سرکوبگر است، این همه اما چیزی از اهمیت حیاتی سازمان‌دهی عمودی در سطح جنبش‌های اجتماعی معین نظیر اتحادیه‌های کارگری... نمی‌کاهد.

(۸) ۲۲ خرداد ۸۸ و پی‌آمدهای پس از آن را می‌توان در عین حال همچون نقطه عطفی در حیات رژیم اسلامی بازشناخت. بدین معنا که در این هنگام، اقتدارگرایان حاکم با برهم زدن آشکار و کامل قاعده‌ی بازی در میان نیروهای بلوک قدرت، به سوی حذف قطعی اصلاح‌طلبان و بخش مهمی از گارد قدیمی رژیم اسلامی خیز برداشتند. این به معنای تضعیف پلورالیسم درونی رژیم و جهت‌گیری آن به سوی تبدیل شدن به یک رژیم توتالیتر با چیرگی قطعی بیت رهبری و جناح نظامی - امنیتی است. حذف کامل اصلاح‌طلبان و عریان شدن ضدیت مردم با رژیم اسلامی در مقیاس توده‌ای و اصلاح‌ناپذیری رژیم را نباید مرگ اصلاح طلبی در ایران پنداشت. ناگفته پیداست که در اثر رخدادهای سترگ سال ۸۸، برخی از اصلاح‌طلبان خود به عبث بودن هر گونه تلاش برای اصلاح رژیم پی برده‌اند و از ضرورت نقد کارنامه‌ی رژیم در دهه‌ی نخست استقرارش و یا کنار گذاشتن اصل ولایت فقیه سخن می‌گویند؛ امری که می‌تواند در آینده دامنه‌ی گسترده‌تری پیدا کند و تفرقه و تشتت را در صفوف اصلاح‌طلبان دامن زند. اما رهبران اصلی این جریان همچنان ادامه‌ی موجودیت خود را در تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی می‌جویند و بر شعار "اجرای بی‌تنازل قانون اساسی" و اصلاح جمهوری اسلامی می‌کوبند. و این اصل راهنمای آنان در تنظیم رابطه با جنبش اعتراضی مردم و

چگونگی مبارزه با اقتدارگرایان حاکم است. در شرایط فقدان و ضعف نهادهای مدنی و تشکلهای توده‌ای و همچنین فقدان یک گفتمان دموکراتیک و بدیل قدرت‌مند در میان مردم، که از پشتیبانی اکثریت آن‌ها برخوردار باشد، محتمل‌ترین چشم‌انداز در صورت عقب‌نشینی اقتدارگرایان حاکم، بازگشت رهبران اصلاح طلب به قدرت است. این حقیقت که چنین تحولی می‌تواند پی‌آمدهای مرگباری برای جمهوری اسلامی داشته باشد و راه سرنگونی آن را هموار سازد، هنوز به معنای نابودی رژیم نیست و با آن فاصله دارد. وانگهی، از این حقیقت که اولاً سرکوب بی‌مهاری رژیم، سبب از کار افتادن امکانات و شبکه‌های ارتباطی اصلاح طلبان شده است، که جنبش اعتراضی مردم می‌توانست در مبارزه علیه رژیم اسلامی از آن بهره‌گیرد؛ ثانیاً، دفاع اصلاح طلبان از قانون و تاکید آن‌ها بر اجرای قانونی اساسی که سبب شده است که اصلاح طلبان در عمل اهمیت جنبش نافرمانی مدنی و زیرپا نهادن قوانین ظالمانه رژیم را نادیده بگیرند و علی‌رغم موضع سازش‌ناپذیر در برابر اقتدارگرایان حاکم، تا حد زیادی عقیم و سترون شوند، نباید اهمیت شکاف موجود میان اصلاح طلبان و اقتدارگرایان را در شرایط کنونی جنبش نادیده انگاشت.

۹) اکنون بیش از پیش روشن می‌شود که رهبری اصلاح طلبان در موقعیت متناقضی گرفتار آمده است. چپ ایران بی آن که در شرایط کنونی به طور مصنوعی به شکاف در درون جنبش اعتراضی دامن بزند، باید در راستای سازمان‌دهی یک قطب مدافع ارزش‌های دموکراتیک تلاش کند. چپ باید اولاً، با طرح روشن و سراسر مبنای تاسیس دموکراسی در ایران- که بدون تحقق آن، شکل‌گیری هیچ شکل از دموکراسی اعم از لیبرال یا مشارکتی و سوسیالیستی ممکن نیست- و دفاع پیگیر و بی‌تزلزل از مبنای پایه‌ای دموکراسی در ایران، محدودیت‌های پلاتفرم گرایش اصلاح طلبان و همه‌ی گرایش‌هایی که خواهان بازسازی حکومت دینی در ایران در هر شکل آن هستند را در انظار توده‌ی حامی آنان افشا کند. ثانیاً، بی آن که به ورطه‌ی بی‌اعتنایی به اهمیت مبارزه برای حتا جزئی‌ترین رفرم‌ها در غلند، با هرگونه توهم پراکنی و مشروعیت‌بخشی به هر نیروی ارتجاعی مبارزه کند و استراتژی سیاسی پیکار گام به گام، و سایش تدریجی جمهوری اسلامی را که اساساً ضرب‌آهنگ حرکت خود را با ظرفیت اصلاح طلبان تنظیم می‌کند و همواره چشم به بالا می‌دوزد، آماج نقد خود قرار دهد. این استراتژی به ویژه در ایران با توجه به ویژگی‌های ساختار سیاسی حاکم که ولی فقیه را همچون فرمان‌روایی قادر بر فراز سر قانون می‌نشاند و بنابراین حتا حاکمیت قانون را در این کشور بی‌معنا می‌کند، سرابی فریبنده است. در شرایط حاضر، آماج مقدم مبارزه‌ی ما کماکان می‌بایست به درهم شکستن استبداد سیاسی دستگاه ولایت فقیه معطوف باشد. هم سنگ کردن مبارزه علیه دستگاه ولایت فقیه با رهبری اصلاح طلبان می‌تواند برای جنبش مردمی کشور ما پی‌آمدهای زیان‌باری به همراه داشته باشد و به میزانی که چنین گفتمانی در میان چپ فرادستی یابد، می‌تواند به شدت مایه‌ی بی‌اعتباری آن شود. توجه به این وظیفه‌ی مقدم و تمرکز نیرو علیه دستگاه ولایت، تحت هیچ شرایطی نباید به تأیید پلاتفرم و راهکارهایی بیانجامد که می‌کوشد مبارزه را در چارچوب جمهوری اسلامی محدود و منحصر سازد. چپ بدون آن که به دام‌چاله‌ی دفاع از پلاتفرم اصلاح طلبان در غلند، از فرصت سیاسی و از شکاف موجود می‌تواند و باید در جهت به میدان آوردن هر چه بیشتر مردم حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورد.

۱۰) انتشار چهارمین قطعنامه‌ی شورای امنیت علیه ایران در متن ادامه‌ی تنش در مناسبات رژیم اسلامی با غرب بر سر برنامه هسته‌ای، و قوت گرفتن احتمال حمله‌ی نظامی به ایران؛ همه و همه، به تحمیل فشارهای باز هم بیشتر بر شرایط دشوار زندگی و معیشت مردم ایران، و تشدید بیش از پیش فضای وحشت و سرکوب، و به تقویت موقعیت اقتدارگرایان حاکم می‌انجامد. ما همچنان باید در عین مخالفت قاطع با هر اقدام فاجعه‌بار نظامی و اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، که زندگی میلیون‌ها انسان را طاقت فرساتر می‌کند، خواهان توقف غنی‌سازی اورانیوم از سوی رژیم اسلامی و حل مساله هسته‌ای ایران از راه مذاکره و گفتگو باشیم.

۱۱) دفاع از ارزش‌های دموکراتیک نافی مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز نیست و نباید باشد. بی توجهی به مبارزه برای دموکراسی، اما به اندازه‌ی انحلال هویت چپ در یک جنبش عمومی ضد استبدادی به ما آسیب می‌رساند. ما باید به طور موازی و بر روی دو پا حرکت کنیم و نمی‌توانیم یکی را فدای دیگری سازیم. تجربه‌ی موفقیت‌آمیز تجمع "همگامان" در خارج از کشور از جمله تلاش‌های امیدبخشی است که در کنار ابتکارهای دیگر در این عرصه، می‌تواند در راستای سازمان‌دهی جمعی از هم‌میدانان ارزش‌ها و حقوق پایه‌ای دموکراتیک مورد استفاده قرار گیرد. برای آن که این تجمع به سرنوشت تجربه‌های شکست خورده‌ی تاکنونی همکاری میان نیروهای مدافع دموکراسی دچار نشود، باید آماج خود را نه همچون بدیلی برای قدرت، بلکه نیرویی در برابر و علیه قدرت حاکم تعیین کند. این تجمع بدیلی برای دولت نیست، بلکه معطوف به تقویت جامعه مدنی و گفت‌وگو میان دموکراتیک در مبارزه‌ی مردم علیه استبداد است؛ برنامه‌ی اجرایی دولت آینده نیست، بلکه منشور همکاری نیروها در برابر دولت مستقر است. به علاوه از منظر چپ، این تجمع خصلت تاکتیکی دارد، یعنی با درهم شکستن استبداد حاکم، فلسفه‌ی وجودی خود را از دست می‌دهد، حال آن که استراتژی سوسیالیستی امری پایدار در برابر هر شکل از دولت بورژوازی -چه استبدادی و چه دموکراتیک- به شمار می‌رود. فرادستی چپ بدون مداخله موثر و پیگیر در پیکار علیه استبداد، بدون دفاع از حقوق ستمدیدگان و کسب هژمونی در میان آنان که از نابرابری جنسی یا ملی یا مذهبی رنج می‌برند، ناممکن است. چپ جدید سوسیالیست تنها در پیکار برای دموکراسی و از طریق مبارزه برای آن است که می‌تواند شرایط مساعدی برای پیشروی جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم فراهم سازد.

۱۲) سازمان ما به مثابه‌ی یکی از گردان‌های مدافع منافع طبقه کارگر از همین امروز برای سوسیالیسم مبارزه می‌کند. از منظر ما سوسیالیسم رابطه‌ی ماهوی و ذاتی با دموکراسی دارد. سوسیالیسم یا دموکراتیک است، یا سوسیالیسم نیست؛ مع‌هذا هر مبارزه برای دموکراسی، ضرورتاً و ذاتاً سوسیالیستی نیست، و نمی‌توان مبارزه‌ی دموکراتیک و ضداستبدادی را با مبارزه طبقاتی یکسان انگاشت. کسانی که هر مبارزه‌ی ضد استبدادی را به طور مصنوعی به یک مبارزه‌ی طبقاتی انکشاف می‌دهند، از دریافت این حقیقت ساده باز می‌مانند که این دو نوع مبارزه چه از حیث نیرو و چه به لحاظ هدف یکسان نیستند. کسانی که در مبارزه اولی در کنار هم‌اند، در مبارزه دومی دچار شکاف و تجزیه می‌شوند. هنر مبارزه این است بدون آن که خصلت و صفوف همگانی مبارزه ضد استبدادی آشفته و پراکنده شود، چپ بتواند با تلاش خود در بسیج و به میدان آوردن نیروی طبقاتی معطوف به سوسیالیسم سهمی ادا کند. درهم ریختن سطوح این دو مبارزه و نادیده گرفتن منطق و الزام‌های هر سطح از آن می‌تواند پی‌آمدهای زیان‌باری برای چپ و جنبش آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه‌ی کشور ما داشته باشد.

۱۳) امروزه مبارزه برای سوسیالیسم دیگر نمی‌تواند با باور افلاطونی به آن تداعی شود. سوسیالیسم نیاز سوزان بشریت است و پاسخ در خور به این ضرورت، در گرو نقد هم‌جانبه بی‌راه‌روی‌های گذشته و طرح سخنان روشن و اثباتی در پیوند با امکان‌پذیر بودن سوسیالیسم و نه صرفاً مطلوبیت آن در جهان امروز است. سوسیالیسم مشارکتی بدیل عملی و مطلوب نظام سرمایه‌داری است و چپ ایران باید به سهم خود در تبیین و ترویج این بدیل بکوشد. کسانی که می‌گویند نمی‌توان در باره سوسیالیسم از همین امروزه طرح‌های اثباتی -ولو کلی و عام- ارائه کرد، سترون بودن خود را به نمایش می‌گذارند و سهمی در این باره ایفا نمی‌کنند. گل این جاست و چپ باید در این میدان هنرنمایی کند.

۱۴) ایده‌ی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم کماکان می‌تواند همچون یک پروژه‌ی راه‌گشا و به عنوان وظیفه‌ی اساسی ما برای گردآوری همه مدافعان راه آزادی و سوسیالیسم در یک حزب فراگیر، پلورالیستی و دموکراتیک به شمار رود.

بعد از فروپاشی شوروی و سنگینی آوار ناشی از آن، و در فضای "پایان تاریخ"، میل به همگرایی در میان چپ‌های ایرانی بالا گرفت و دو اقدام قابل توجه برای سازمان‌دهی اتحاد (نخست در اتحاد چپ کارگری و سپس در اتحاد کمونیست‌های انقلابی) در میان فعالان چپ صورت گرفت. معه‌ذا به سبب فقدان یک فرهنگ انتقادی نسبت به گذشته، و عدم تجدید آرایش فکری چپ، امر بازسازی در نیمه‌ی راه متوقف شد و به جای "اتحاد بزرگ" به "اتحاد کوچک" فرقه‌های خودی مبدل شد و یا در نهایت از هم پاشید. سرنوشت تراژیک نسل ما نشان می‌دهد که بازسازی یک چپ کمونیست، رادیکال، فمینیست و اکولوژیک اگر نگوئیم ناممکن، کاری سخت دشوار به نظر می‌رسد. شاید این رسالت از طریق نسل جوان چپ صورت تحقق یابد که در حال زایش و رویش اند. سازمان ما در قد و قامت خود باید در این راستا با روحیه‌ی گشاده و باز از هر اقدامی استقبال کند که به بالیدن چپ ترنم می‌بخشد، و با تمام قوا به آن یاری رساند.